

مادران و همسران در حادثه عاشورا نقش پررنگی داشتند

## بانوان تاریخ ساز کربلا

می‌گویید «از دامن زن، مرد به معراج می‌رود» درست می‌گویید، اما عمق ماجرا وقتی مشخص می‌شود که حادثه عاشورا را بخوانیم و نگاهی به پشت صحنه جنگ بیندازیم. در واقعه عاشورا مادران، همسران و دخترانی را می‌بینیم که هر بار به استغاثه امام حسین (ع) لبیک گفتند؛ زیرا در تاریخ آمده است که امام در روز عاشورا هفت بار استغاثه کرد و یاری طلبید و هر بار زنان با هدیه کردن مردان و پسرانشان، آن حضرت را یاری کردند. در نهایت نیز وقتی امام هنگام شهادت استغاثه کردند، زنان فریاد زدند که: «لبیک ای حجت خدا! اگر در بدنم قدرتی نباشد که تو را یاری کنم و زبانت از یاری ات عاجز باشد، قلبم به تو لبیک می‌گوید».



### سلیمان و مادرش

«ام سلیمان»، کنیز امام حسین (ع) بود که امام او را با هزار درهم خریده بود. این کنیز در خانه یکی از همسران امام خدمت می‌کرد و زنی عالم، دانا و نیکوکار بود که با ابوزرین ازدواج کرد و سلیمان را به دنیا آورد. به این ترتیب سلیمان غلام امام حسین (ع) و پیک آن حضرت به سوی رؤسا و اشراف بصره بود که ابن زیاد دستور داد گردنش را بزنند. ام سلیمان با کاروان امام حسین (ع) به کربلا رفت و جزء اسیران عاشورا بود.



### هانی و همسرش

همسر «هانی بن عروه»، «رویحه» نام داشت که پس از شهادت هانی و مسلم بن عقیل، همراه فرزندش یحیی در کوفه مخفی شد. وقتی خبر ورود امام حسین (ع) به کربلا را شنید، به کاروان امام رفت و پسرش در کربلا شهید شد. نکته جالب این است که پدر این زن، عمر بن حجاج هم در کربلا حضور داشت، اما در سپاه ابن سعد بود که برای جنگ با امام حسین (ع) آمده بودند و مدام به موکلان آب فرات تأکید می‌کرد اجازه ندهند سپاه امام حسین (ع) به آب برسند.



### زهیر و فهمیه اش!

محبت میان «زهیر» و همسرش، «دلهم»، ضرب المثل قبیله بود. زهیر هیچ‌گاه طاقت جدانشدن از همسر و فرزندانش را نداشت، تا اینکه همین محبت راه را برایش هموارش کرد. مسیر کاروان او با مسیر کاروان امام حسین (ع) که از مکه به کوفه می‌رفت، یکی شده بود. زهیر یکی از طرفداران عثمان بود و همیشه از رویارویی با امام حسین (ع) خودداری می‌کرد، تا اینکه، ناخودآگاه مسیرش با کاروان امام یکی شد. کاروانش مشغول خوردن غذا بودند که فرستاده‌ای از سوی امام حسین (ع) آمد و زهیر را به همراهی دعوت کرد. همه مات و مبهوت مانده بودند و زهیر نمی‌دانست چه باید بگوید. همان زمان همسرش، دلهم به او گفت: «فرزند پیغمبر تو را صدا می‌زند و تو تردید می‌کنی؟ برو حرف‌هایش را بشنو و آن موقع تصمیم بگیر که چه باید بکنی». زهیر رفت و سخنان امام حسین (ع) را شنید، اما وقتی برگشت دیگر تاب ماندن نداشت و به این ترتیب بود که بهشت را مدیون همسرش شد.



### وهب و مادرش

«وهب» در کربلا راهی میدان جنگ شد. هر بار که از میدان به عقب برمی‌گشت، خطاب به مادرش می‌گفت: «مادر! از من راضی شدی؟» مادرش هم می‌گفت: «از تو راضی نمی‌شوم تا وقتی که برای دفاع از امام (ع) کشته شوی» و وهب آن قدر جنگید که دست‌هایش قطع شد. در آن هنگام، سربازان ابن سعد، سر و وهب را از تنش جدا کرده و به سوی مادرش پرتاب کردند، اما امام وهب گفت: «معرفت پسر من، وهب بن جناح کلبی نصرانی، که تازه مسلمان شده بود، از شما سپاه ظلم بیشتر بود که زمانی شمشیرهایتان در لشکر پیامبر و امام علی (ع) می‌چرخید. من از جسم پسرم گذشتم و او را قربانی حسین (ع) کردم تا گواه مسلمانی من و عروسم باشد. حالا شما سرش را به من پس می‌دهید؟! خدا را شکر که من را در محضر سید جوانان اهل بهشت روسفید کرد. ما آنچه را که در راه خدا داده‌ایم، پس نمی‌گیریم». مادر وهب، سر پسرش را به سمت سپاه ابن سعد پرتاب کرد، عمود خیمه را برداشت و رجز خوانی کرد و دو نفر از سربازان دشمن را کشت، اما هنگامی که صدای امام (ع) را شنید که: «برگرد ای بانو، جهاد بر زنان نیست، خدا تو را و فرزندت را جزای خیر بدهد» به سمت خیمه‌ها برگشت.

